



[illegible]

وَالسَّلَامُ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ فِيمَنْ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ *

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَآتَوْا الْحَقَّ وَالْفَلَاحَ وَمَعْنَى الَّذِينَ آمَنُوا فِي هَذِهِ
 مَعْنَى الَّذِينَ آمَنُوا فِي هَذِهِ مَعْنَى الَّذِينَ آمَنُوا فِي هَذِهِ مَعْنَى الَّذِينَ آمَنُوا فِي هَذِهِ

جَلَمَنِي ذُو ضَرْبِكَ بِدَانِكُمْ اَنْشِ وَاَيَّةُ مُعَرَّبِست چهارم اسمای افعال

وَأَن بَرَدْتُكُمْ أَوَّلَ مَعْنَى أَمْرٍ خَيْرٌ لَّكُمْ يُؤَيِّدُ بَلَدَهُ وَتَحْتَلُّ دَوْلَتُهُ وَم

معنی فعل ماضی چون هیہات وشتان بہ تخم اسای اصوات چون اسخ

شبه اسماء ظروف مان چون اذ

وإذا زعمتم أن الماء لا يفسد في البراءة فقولوا لا يفسد في البراءة إلا ما لا يفسد في البراءة

در این کتاب که از ایشان است و در این کتاب که از ایشان است

بعد و علیہ مصاف بہد و مصاف یہ محدودی ہوتی ہاں ہر

مرغان چون چیت و فدا ام و بخت و قیوف و قیلیم مصاف با سید

مضاف الیه محذوف منوی باشد، مستقیم اسمای کنایات چون گم و کذا

کلیات از عدد و کیت و ذیبت کلیات از حدیث، هشتم مرکب ثانی چون

احد عشر فصل به انکه اسم برد و ضربت معروف و نکره معروف است که مضموع

که باشد برای حنی محمد و آن از بخت نوع است او از حضرات دوم اعلام

... و ...

[illegible][illegible][illegible]

1. *Journal of the American Medical Association*, 1997; 277: 1039-1043.

چهارگاه از اینهاست
 از اینهاست که در این کتاب
 در این کتاب از اینهاست
 در این کتاب از اینهاست
 در این کتاب از اینهاست
 در این کتاب از اینهاست
 در این کتاب از اینهاست
 در این کتاب از اینهاست

بِهَاتِ گونید چیم معرفه بنا چون یا جِلْ و ششم معرفه الف لام چون
 الرَّجُلُ هُفْهَمْ سَنَافِ یَکِی ازینها چون عَلَامَةُ و عَلَامُ زَیْد و عَلَامُ
 هُفْهَمْ سَنَافِ یَکِی و عَلَامُ الرَّجُلِ و مکره نیست که موضوع
 باشد برای چیزی غیر همین چون رَجُلٌ و فَرْسٌ بدانکه اسم برده و صفت
 مذکر و مؤنث مذکر نیست که در علامت نایت نباشد چون رَجُلٌ و مَوْرُ
 نیت که در علامت نایت باشد چون اِمْرَاةٌ و علامت نایت چهار
 تا چون طَلْحَةُ و الف مقصود چون حَبْلٌ و الف محدود
 چون حَمْرٌ و تَمای مقدره چون اَرْضٌ که در اصل اَرْضَةٌ بوده است
 بِلِیْلِ اَرْضَةٍ زیرا که تصغیر اسم را بصل خود برد و این را مؤنث ساخته
 گویند و بدانکه مؤنث برد و قسم حقیقی و لفظی حقیقی نیست که بازاری او
 حیوانی مذکر باشد چون اِمْرَاةٌ که بازاری او رَجُلٌ است ناقة که بازاری او
 حَبْلٌ است لفظی نیست که بازاری او حیوانی مذکر باشد چون طَلْحَةُ و فَرْسٌ
 بدانکه اسم بر صفت واحد مؤنث و مجموع واحد نیست که دلالت کند بر
 چون رَجُلٌ و مؤنثی نیست که دلالت کند بر دو سبب آنکه الف بایاق قبل مفتوح
 و مکره نیست که در این کتاب

بِهَاتِ گونید چیم معرفه بنا چون یا جِلْ و ششم معرفه الف لام چون
 الرَّجُلُ هُفْهَمْ سَنَافِ یَکِی ازینها چون عَلَامَةُ و عَلَامُ زَیْد و عَلَامُ
 هُفْهَمْ سَنَافِ یَکِی و عَلَامُ الرَّجُلِ و مکره نیست که موضوع
 باشد برای چیزی غیر همین چون رَجُلٌ و فَرْسٌ بدانکه اسم برده و صفت
 مذکر و مؤنث مذکر نیست که در علامت نایت نباشد چون رَجُلٌ و مَوْرُ
 نیت که در علامت نایت باشد چون اِمْرَاةٌ و علامت نایت چهار
 تا چون طَلْحَةُ و الف مقصود چون حَبْلٌ و الف محدود
 چون حَمْرٌ و تَمای مقدره چون اَرْضٌ که در اصل اَرْضَةٌ بوده است
 بِلِیْلِ اَرْضَةٍ زیرا که تصغیر اسم را بصل خود برد و این را مؤنث ساخته
 گویند و بدانکه مؤنث برد و قسم حقیقی و لفظی حقیقی نیست که بازاری او
 حیوانی مذکر باشد چون اِمْرَاةٌ که بازاری او رَجُلٌ است ناقة که بازاری او
 حَبْلٌ است لفظی نیست که بازاری او حیوانی مذکر باشد چون طَلْحَةُ و فَرْسٌ
 بدانکه اسم بر صفت واحد مؤنث و مجموع واحد نیست که دلالت کند بر
 چون رَجُلٌ و مؤنثی نیست که دلالت کند بر دو سبب آنکه الف بایاق قبل مفتوح
 و مکره نیست که در این کتاب

بِهَاتِ گونید چیم معرفه بنا چون یا جِلْ و ششم معرفه الف لام چون
 الرَّجُلُ هُفْهَمْ سَنَافِ یَکِی ازینها چون عَلَامَةُ و عَلَامُ زَیْد و عَلَامُ
 هُفْهَمْ سَنَافِ یَکِی و عَلَامُ الرَّجُلِ و مکره نیست که موضوع
 باشد برای چیزی غیر همین چون رَجُلٌ و فَرْسٌ بدانکه اسم برده و صفت
 مذکر و مؤنث مذکر نیست که در علامت نایت نباشد چون رَجُلٌ و مَوْرُ
 نیت که در علامت نایت باشد چون اِمْرَاةٌ و علامت نایت چهار
 تا چون طَلْحَةُ و الف مقصود چون حَبْلٌ و الف محدود
 چون حَمْرٌ و تَمای مقدره چون اَرْضٌ که در اصل اَرْضَةٌ بوده است
 بِلِیْلِ اَرْضَةٍ زیرا که تصغیر اسم را بصل خود برد و این را مؤنث ساخته
 گویند و بدانکه مؤنث برد و قسم حقیقی و لفظی حقیقی نیست که بازاری او
 حیوانی مذکر باشد چون اِمْرَاةٌ که بازاری او رَجُلٌ است ناقة که بازاری او
 حَبْلٌ است لفظی نیست که بازاری او حیوانی مذکر باشد چون طَلْحَةُ و فَرْسٌ
 بدانکه اسم بر صفت واحد مؤنث و مجموع واحد نیست که دلالت کند بر
 چون رَجُلٌ و مؤنثی نیست که دلالت کند بر دو سبب آنکه الف بایاق قبل مفتوح
 و مکره نیست که در این کتاب

عَمَرَ وَمَوَدَّتْ يَعْمَرُ ششم سَمای سه مکره در وقیکه مضاف باشند
بغیر بای متکلم چون آب و آخ و همن و قد و ذ و مال و رفع شان بر او باشد
و نصب بلف جبر بای چون جاء ابوک و رأیت اباک و مرسیت بایک
مضموم شنی چون رجلا و رجلا و کلتا مضاف بمضموم هم ایشان و
ایشان رفع شان بلف باشد نصب جبر بای قبل مفتوح چون جاء
رجلا و رجلا و کلتا و ایشان و رأیت رجلا و کلتا و ایشان
و مرسیت بر رجلا و کلتا و ایشان و هم جمع مذکر سالم چون مسلمون
یا زوهم اولو و واروهم عشرون تا عشرون رفع شان بر او متسل
مضموم باشد نصب جبر بای قبل کسور چون جاء مسلمون و اولو
مال و عشرون رجلا و رأیت مسلمین و اولی مال و عشیرین
رجلا و مرسیت بر مسلمین و اولی مال و عشیرین سیزدهم
هم مقصودان است که در آخرش الف مقصوده باشد چون مؤسی
چهاردهم تخیر جمع مذکر سالم مضاف بای متکلم چون غلامی رفع شان
بتقدیر ضمه باشد و نصب بتقدیر فتح و جر بتقدیر کسره و در لفظ همیشه یکسان باشد

فصل اول در حروف عالمه در اسم و آن پنج قسمت قسم اول حروف
جروا ن هر فده است بآدم و آل و حق و قی و لام و زب و واو و تم و
تای قسم و علی و كاف و تشبیه و مذ و منذ و حاشا و خلا و عدا
این حروف در اسم روند و آخرش را بجز کنند چون انا لک لزی و و م حروف
مشبه بعضی آن شش است ان و آن و کان و لکن و لیت و لعل
این حروف را همی باید منصوب خبری مرفوع چون ان زید اقامه
زید اسم ان گویند و قائمه را خبر ان بدانند ان و آن حروف تخیل
و کان حرف تشبیه و لکن حرف استیسا و لیت حرف تثنی و لعل
حرف تخیل سوم ما و لا المشبهتان بلیس و ان علی لیس می کنند چنانکه
گوئی ما زید قائما زید اسم ماست و قائما خبر چهارم لای نفی
جمله اسم این اکثر متضاف باشد منصوب خبرش مرفوع چون لا خلا کم رجل
ظریف فی الدار و اگر نکره مفرد باشد مثنی باشد بر فتح چون لا رجل فی الدار
و اگر بعد معرفه باشد نکره را با معرفه دیگر لازم باشد و لامنی باشد یعنی علی عکس
و آن معرفه مرفوع باشد یا مبتدا چون لا زید عیسی و لا عمر و اگر بعد ان لا

فصل اول در حروف عالمه در ستم و آن پنج قسم است قسم اول حروف
جبر و آن هفده است بآ و من و لی و حتی و فی و لام و دُب و و او تم و
تای قسم و عَن و عَلی و کاف تشبیه و مذ و مند و حاشاء و خلا و عدا
و این حروف در اتم و روند و آخرش را بجز کنند چون الما ل زید و دوم حروف
تشبیه بعضی و آن شش است ا ن و ا ن و ک ا ن و ل ک ن و ل ی ت و ل ع ل
و این حروف را همی باید منصوب خبری مرفوع چون ا ن زید ا قایم و
ب ا ا م ا ن گویند و قایم را خبر ا ن بدانکه ا ن و ا ن حروف تخیل است
ا ن حرف تشبیه و ل ک ن حرف استداک و ل ی ت حرف مثنی و ل ع ل
مثنی سوم م ا و لا المشبهتان بکس و ا ن عمل لیس می کنند چنان
ما نید قایم را زیر اسم ماست و تا م خبر و چهارم لای تف
سم این اکثر مضاف باشد منصوب خبرش مرفوع چون لا خلا کم رجل
تک فی الدار و اگر نکره مضاف باشد مثنی باشد بر فتح چون لا رجل فی الدار
و معرفه باشد تکرار لا با معرفه دیگر لازم باشد و لامنی باشد یعنی عمل کنند
عرفه مرفوع باشد یا مبتدا چون لا زید یحیی و لا عمر و اگر بعد آن لا

[illegible]

ضرب عتد و شش اسم بانصب کن اول مفعول مطلق را چون قاتل زید
 قیاما و ضرب زید ضربا و وم مفعول فیما چون صمت یوم الجمعة
 و حکت فوق سوم مفعول معا چون جاء البرد و الجبات آی مع
 الجبات چهارم مفعول را چون قمت اذ کما زید و ضربته تادیا به ششم حال
 چون جاء زید را کیا ششم تیر را و قتی که در نسبت فعل فاعل را باشد چون
 طاب زید نفسا اما فعل متعدی مفعول به بانصب کند چون ضرب زید
 عتدا و این عمل فعل لازم را نماند فصل بدانکه فاعل سهیت که پیش از وی
 فعلی باشد پس بدان اسم بر طریقی تمام فعل بر آن اسم چون زید و ضرب
 زید و مفعول مطلق مصدر است که واقع شود بعد از فعل بر آن مصدر پس آن
 فعل باشد چون ضربا در ضربت ضربا و قیاما در قمت و یاما و مفعول شیه
 است که فعل مذکور در واقع شود و اطرف گویند و طرف برد و گونه است
 طرفان چون یوم و صمت یوم الجمعة و طرف مکان چون عند
 و حکت عند و مفعول سهیت که مذکور باشد بعد از او بمعنی مع چون
 و الجبات در جاء البرد و الجبات آی مع الجبات و مفعول سهیت که

مفعول مطلق را چون قاتل زید
 مفعول فیما چون صمت یوم الجمعة
 مفعول معا چون جاء البرد و الجبات آی مع
 مفعول را چون قمت اذ کما زید و ضربته تادیا به ششم حال
 مفعول به بانصب کند چون ضرب زید
 مفعول لازم را نماند فصل بدانکه فاعل سهیت که پیش از وی
 فعلی باشد پس بدان اسم بر طریقی تمام فعل بر آن اسم چون زید و ضرب
 زید و مفعول مطلق مصدر است که واقع شود بعد از فعل بر آن مصدر پس آن
 فعل باشد چون ضربا در ضربت ضربا و قیاما در قمت و یاما و مفعول شیه
 است که فعل مذکور در واقع شود و اطرف گویند و طرف برد و گونه است
 طرفان چون یوم و صمت یوم الجمعة و طرف مکان چون عند
 و حکت عند و مفعول سهیت که مذکور باشد بعد از او بمعنی مع چون
 و الجبات در جاء البرد و الجبات آی مع الجبات و مفعول سهیت که

و ضرب عتد و شش اسم بانصب کن اول مفعول مطلق را چون قاتل زید
 قیاما و ضرب زید ضربا و وم مفعول فیما چون صمت یوم الجمعة
 و حکت فوق سوم مفعول معا چون جاء البرد و الجبات آی مع
 الجبات چهارم مفعول را چون قمت اذ کما زید و ضربته تادیا به ششم حال
 چون جاء زید را کیا ششم تیر را و قتی که در نسبت فعل فاعل را باشد چون
 طاب زید نفسا اما فعل متعدی مفعول به بانصب کند چون ضرب زید
 عتدا و این عمل فعل لازم را نماند فصل بدانکه فاعل سهیت که پیش از وی
 فعلی باشد پس بدان اسم بر طریقی تمام فعل بر آن اسم چون زید و ضرب
 زید و مفعول مطلق مصدر است که واقع شود بعد از فعل بر آن مصدر پس آن
 فعل باشد چون ضربا در ضربت ضربا و قیاما در قمت و یاما و مفعول شیه
 است که فعل مذکور در واقع شود و اطرف گویند و طرف برد و گونه است
 طرفان چون یوم و صمت یوم الجمعة و طرف مکان چون عند
 و حکت عند و مفعول سهیت که مذکور باشد بعد از او بمعنی مع چون
 و الجبات در جاء البرد و الجبات آی مع الجبات و مفعول سهیت که

[illegible]

11/11/11

فصل دوم در بیان منصرف و غیر منصرف نسبت به سبب

از سباب منع صرف درو نباشد و غیر منصرف نسبت که دو سباب است
اسباب منع صرف درو باشد و سباب منع صرف نه است عدل و
وصف و تائید و معتمد و محجبه و جمع و ترکیب و وزن و فعل و الف و
نون مزید یان چنانچه در عمر عدل و علم و وثقت و مشکت صفت
است و عدل و در طلعت تائید است و علم و در زینب تائید معنوی
است و علم و در جلی تائید است بالف مقصود و در حکم تائید است

زن ابدار...
زن سرخ...
شال مدال تقریری...
شال مدال تحقیقی...
نام مرتضی...
تقریر...

[illegible]

7 10 24

ان شاء الله تعالى
 و قد كتبته في شهر ربيع الثاني سنة ١٢٨٥
 في مدينة القاهرة
 في يوم الاثنين
 في شهر ربيع الثاني
 في سنة ١٢٨٥
 في مدينة القاهرة
 في يوم الاثنين
 في شهر ربيع الثاني
 في سنة ١٢٨٥

الْقَوْمُ مَخْلُوكٌ زَيْدٌ وَعَدَّ زَيْدًا الْخَدَّ وَمَا أَنَّهُ مُتَشَبِّهٌ بَعْدَ الْأَذْكَامِ غَيْرُ مُوجِبٍ أَقْعُ شُود
 وَتَشَبُّهُهُنَّ هَمَّ مَذْكُورٍ بِأَشْدَّ فِي دَرَجَةِ دَوَّجِهِ رَوَيْتُ كَيْ أَنَّهُ مُنْصَوِّبٌ بِأَشْدَّ بِرَسْمِ
 اسْتِثْنَاءٍ وَدِگَرِ أَنَّهُ بَدَلٌ بِأَشْدَّ زَانِقِلِ خَوِشِ چُونِ مَا جَاءَ فِي أَحَدٍ إِلَّا زَيْدًا
 وَالْأَزِيدُ سَوْمٌ أَنَّهُ مُتَشَبِّهٌ مَفْرُغٌ بِأَشْدَّ عِنَى مُتَشَبِّهٌ بِذِكْرِ نَبَا شُود
 كَلَامٌ غَيْرُ مُوجِبٍ أَقْعُ شُودِ اِشْعَارِ شُشْنِ بَرَالَا وَنَحْوِ شُشْنِ عِبَالِ مُخْتَلَفٌ بِأَشْدَّ نَحْوِ مَا
 جَاءَ فِي الْأَزِيدِ وَمَا ذَكَرْتُ إِلَّا زَيْدًا وَمَا ذَكَرْتُ إِلَّا زَيْدًا وَهَامٌ أَنَّهُ مُتَشَبِّهٌ بَعْدَ لَفْظِ غَيْرِ
 وَسَوَاءٌ وَسَوَاءٌ أَقْعُ شُودِ اِشْعَارِ رَا حُجْرٍ وَخَوَانِدٍ وَبَعْدَ حَاشَا بِرَزْدِ سَبِ الْكُتُبِ مَحْجُورٌ بِأَشْدَّ
 وَبَعْضُ نَصْبِ هَمَّ جَائِزٌ دَشْتِ اِنْ چُونِ جَاءَ فِي الْقَوْمِ غَيْرُ زَيْدٍ وَسَوَاءٌ زَيْدٍ وَ
 سَوَاءٌ زَيْدٍ وَحَاشَا زَيْدٍ وَبَدَلِ أَنَّهُ اِشْعَارِ لَفْظِ غَيْرِ مِثْلِ اِشْعَارِ شُشْنِ بِالَا بِأَشْدَّ وَجَمْعُ هَمَّ تَمَّا
 مَذْكُورٌ چنانکه گویی جَاءَ فِي الْقَوْمِ غَيْرُ زَيْدٍ وَغَيْرُ حَمَارٍ وَمَا جَاءَ فِي غَيْرِ زَيْدٍ
 الْقَوْمُ وَمَا جَاءَ فِي أَحَدٍ غَيْرُ زَيْدٍ وَغَيْرُ زَيْدٍ وَمَا جَاءَ فِي غَيْرِ زَيْدٍ وَ
 مَا ذَكَرْتُ غَيْرُ زَيْدٍ وَمَا ذَكَرْتُ غَيْرُ زَيْدٍ وَبَدَلِ أَنَّهُ لَفْظِ غَيْرِ مَوْضُوعِ اِشْعَارِ صِفَتِ
 وَگَاهِ بَرَايِ اسْتِثْنَاءِ اِی چنانکه اَلَا بَرَايِ اسْتِثْنَاءِ مَوْضُوعِ وَگَاهِ وَصِفَتِ مُسْتَعْلِ شُود
 نَوْبِ اِشْعَارِ لَوْ كَانَ يَنْهَى اِطْلَاقَ اَلَا اَللَّهِ لَفَسَدَتْ اِیضًا غَيْرِ اَللَّهِ وَنَحْوِ اَلَا اَللَّهِ

تجدید و اصلاح
دعوت صادق
ایمان و توحید
انگیزش
فروع و اصل
و تفسیر و
برهان و تمیز
سنت و
فروع و اصل
کلام و فقه

وَالْحَالُّ وَالْمُتَمَيِّزُ وَالْمُسْتَشْنَى وَاسْمُ لَرٍّ وَاخْوَاتُهَا وَخَبْرُ كَانَ
وَاخْوَاتُهَا وَاسْمُ لَا لَنْفَى الْجَنْسُ وَخَبْرُ مَا وَلَا يَجْعَلُ لَيْسَ وَالْمَجْرُورُ
بِالْمُضَافِ وَمَا وَخَلَهُ حَرْفٌ مِنْ حُرُوفِ الْمَجْرُورِ سَبْعٌ ذَكَرَهَا
وَجَعَلَ لِكُلِّ مِنَ الْمَرْفُوعِ وَالْمَنْصُوبِ وَالْمَجْرُورِ تَوَاضُعٌ يَكُونُ اعْرَافُهَا
كَاعْرَافِهِ وَهِيَ خَمْسُ النَعْتِ وَالتَّكْيِيدِ وَالْمَعْطُوفِ بِحَرْفِ الْعَطْفِ
وَيُسْتَعْرَفُهُ وَالبَدَلِ وَعَطْفُ الْبَيَانِ وَالْمَبْنَى الْمَضْمُونُ
أَسْمَاءُ الْإِشَارَةِ وَالْمَوْصُولَاتُ وَالْكُنَايَاتُ وَأَسْمَاءُ الْأَفْعَالِ وَأَسْمَاءُ
الْأَصْوَاتِ وَبَعْضُ الظُّرُوفِ أَيْضًا الْأَسْمَاءُ عَلَى قِسْمَيْنِ مُشْتَقٌّ
وَجَامِدٌ **فَالْمُشْتَقُّ** أَسْمَاءُ الْفَاعِلِ وَأَسْمَاءُ الْمَفْعُولِ وَالصِّفَةِ
الْمُشَبَّهَةِ وَأَسْمَاءُ التَّفْضِيلِ وَأَسْمَاءُ الزَّمَانِ وَأَسْمَاءُ الْمَكَانِ وَأَسْمَاءُ الْأَلَةِ
وَالْجَامِدُ مَا سِوَاهُ كَالْمَصْدَرِ وَغَيْرِهِ **وَالْفِعْلُ** مَا فِيهِ
مُضَادَّةٌ وَالْأَمْرُ بِأَلَامٍ وَالْأَمْرُ بِهَا وَهِيَ **فَالْمَاضِي** وَالْأَمْرُ
بِأَلَا أَمْرَيْنِ وَمَا سِوَاهُمَا مَعْرُوبٌ ثُمَّ **الْمَضَارِعُ** يَرْفَعُ
بِالْجَرِّ دَعْوَى النَّاصِبِ وَالْجَازِمِ وَيَنْتَصِبُ لِلنَّاصِبِ وَيَجْزِمُ بِالْجَازِمِ

2/2/20

۱۰۰

سید بن طاہر

10

کتابخانه

مستند و بایگشمار

بسم الله الرحمن الرحيم

پیشانی و ہفتی

مجلس شورای اسلامی

مجلس

10

1

5

الاستاذ



22

۱۰

5

...

24

عبدی کلمہ سالانہ اور
کلمہ و تاجن
عزیز علی احمد
ادبیا حضرت
شہد ہوش
مکرر درکار
لیا بی بی
وہا زہرا خدی
عیالی بی بی
شرکت
فریب
علی

وهي خمسة يا ويا وهيا واي والهمزة ولا النافية الجنس وما
ولا بمعنى ليس وغير العاملة في الحروف العاطفة وهي الواو

والقاء وتم وحتي واو واما وام ولا وبل ولكن وحروف التنبيه

وہی آلاؤماؤہاؤخروف الایجاب وہی نعم وبلیٰ ولای وکمل

جَبْرِ وَكَ وَحُرُوفِ التَّفْسِيرِ وَهِيَ أَيْ وَأَنَّ وَحُرُوفِ التَّحْقِيقِ

[illegible]

نوع وهو قد وحروف الاستفهام وهو الهمزة وهاء وحروف

دع وهو كما وقد جاء بمعنى حقاً وكذلك ما المصدريه وكون
قال الله تعالى فاعلم ان الله يمشي بينكم وانه يمشي بينكم

وَأَمَّا الشَّرْطُ وَتَأْهِتُ التَّائِيثُ فَالْمَاكَةُ مِنْهَا تَلْقَى الْخَرَامَ الْمَاكِي

تحريره اخرا الاسم والتوين وهونون ساكنة تيم حركة

فَخِيْلَا لَتَاكِيْدِ الْفَعْلِ وَنُونُ التَّأْكِيْدِ مَحْفُوفَةٌ أَوْ مُشَدَّدَةٌ وَهِيَ

صَّ بِالْفِعْلِ وَتَدَخَّلَ فِي الْأَمْرِ وَأَنْتَهَى وَالِاسْتِفْهَامَ

نَمْنِي وَالْعَرَضُ وَالْقَسْمُ وَقُلْتُ فِي النَّفْسِ * *

قد تمت الخلاصة

[illegible][illegible]

هذا الكاف في بطل عمله نحو انما زيد قائم ^{والمحال منصوب نحو}
 جاء في زيد ركبا وظرفا الزمان ^{والمكان منصوبان ايضا}
 نحو خرجت يوم الجمعة وقمت خلفك ^{والتمييز منصوب نحو}
 جاء في عشرون رجلا واسم ^{لالتقي الجنس ان كان نكرة غير}
 مضافة فهو مبني نحو لا اجل في الدار والمستثنى من الكلام المشبه
 كذلك منصوب نحو جاء في القوم الا زيدا ^{والمستثنى من الكلام}
 المنفي يجوز الرفع فيه على البدل والنصب على الاستثناء نحو
 ما جاء من القوم الا زيدا وزيدا ^{والنهادي المفعول مضموم بالانوين}
 نحو يا زيدا والنهادي المضاف منصوب بالانوين نحو يا عبدا لله
 ومن وعمرن والى في وتخلوا ^{على تخفض الاسم نحو من زيدا}
 كذا الباء والكاف نحو زيدا وكريدا ^{وحروف تخفض المقسم به}
 هي الباء والواو والتاء نحو يا لله لا فخر ^{كذا او المضاف اليه غير}
 نحو لا زيدا والاعراب ^{والاصناف مخصوصان بالاسم واعلم ان}
 الاسم فيه سببان من شدة اسباب اوسبب ^{يقوم مقامهما} يكون

هذا الكاف في بطل عمله
 جاء في زيد ركبا وظرفا الزمان
 نحو خرجت يوم الجمعة وقمت خلفك
 جاء في عشرون رجلا واسم
 مضافة فهو مبني
 كذلك منصوب
 المنفي يجوز الرفع فيه
 ما جاء من القوم الا زيدا
 نحو يا زيدا
 ومن وعمرن والى في
 كذا الباء والكاف
 هي الباء والواو والتاء
 نحو لا زيدا والاعراب
 الاسم فيه سببان

هذا الكاف في بطل عمله
 جاء في زيد ركبا وظرفا الزمان
 نحو خرجت يوم الجمعة وقمت خلفك
 جاء في عشرون رجلا واسم
 مضافة فهو مبني
 كذلك منصوب
 المنفي يجوز الرفع فيه
 ما جاء من القوم الا زيدا
 نحو يا زيدا
 ومن وعمرن والى في
 كذا الباء والكاف
 هي الباء والواو والتاء
 نحو لا زيدا والاعراب
 الاسم فيه سببان

في موضع الجرح منصوباً بالانوين وهي التعريف والتأنيث ووزن الفعل
الوصف والعدل والجملة والتركيب وصيغة متعدي مجموع ولا ف والنور الزائد

واعلم ان اعراب اربعة اشياء يتبع اعراب الاول وهي الصفة كجاءني

زَيْدٌ نَالُ الْعَاقِلِ وَالْعَاطِفُ نَحْوُ جَاءَ فِي زَيْدٍ وَعَمْرُوهُ وَالْتَاكِيدُ نَحْوُ قَامَ الْعَمْرُو
كَأَمْرِهِمُ وَالْبَدَلُ نَحْوُ قَامَ زَيْدٌ وَعَمْرُوهُ التَّطَابُقُ بَيْنَ الصِّفَةِ وَالْمَوْصُوفِ شَرْطُ
الْبَعْثِ بِمَا كُنْتَ تَقْتَضِيهِ بِنُورِهِ

في الاعراب والتعريف والتذكير والتذكير والتأنيث والافراد والتثنية
والجمع المعرفة بما يقع على شيء بعينه وهي خمسة اوجه اسم العلم
چون کبریا یعنی بزرگوار وکائنات کائنات

هذه الاربعة والستون ما تقع على كل امة كرجل وامرأة المذكور
يخرج الالف المقصورة والمددة الزائدين والهاء التي تصير في الوقف
هاء والمؤنث ما فيه واحد منهما واعلم ان اصل الاعراب بالحركات

اما عراب التثنية والجمع السلامة فبالحروف التثنية رفعاً بالواو
 على جميع اواوون ثانياً والجمع واما
 النون نحو جماعة الزيدان ونصبا وجرها بالياء نحو ابيت الزيدان ومثرت بالزائد
 الجمع رفعاً بالواو والنون نحو جماعة الزيدون ونصبا وجرها
 بالياء

[illegible]

[illegible]

بیان عوامل التخریب و انواعها

عالم اندر خصوصاً بشد چنین فرموده اند
عالم خبر نیست که لبیب معنی منتضی احوال معقول می باشد

معنوی از وی دو باشد جمله دیگر نظمین

شیخ عبدالقادر جیلانی پیر

از بند استانبول را که در پیشین بعد از سی و پنج سال
 از سوی سلطان محمد دوم در سال ۱۴۵۳ میلادی
 بنیاد نهاده شد

[illegible]

زبان فریاد کنان ساهى بهنت دیگر برتريکيا	آن ساهى سيز و نوح ست بى وى رياريا
نوع الاول	نوع الاول
نوع اول مقدمه حرف ت و و سيدان يقين	کاندين يك بيت آيه جمله بچون و چورا
باز ما و كاف لام و او و مند و مند خا	رَبِّ حَاشَا عَيْنَيْ اَبِي عَمْرٍو عَلَى حَتَّى اِلَى
نوع الثانى والثالث	نوع الثانى والثالث
بِانْ كَانَ كَيْتَ لَكَيْتَ لَعَلَّ	ناصيب سمنه رافع و خبر ضد ها و لا
ويا و مزه و الا يا و اى هيا	نوع الرابع
نوع الخامس	نوع الخامس
نوع السادس	نوع السادس
نوع السابع	نوع السابع
وما محمكا و اى حيفا اذما متى	نوع الثامن

[illegible]

[illegible]

مال مستحق و موقوف است
 باشد و مستحق از مال موقوفه
 منتهی به مبتدا مال موقوف است
 و مستحق موقوف از مال موقوف است
 مبتدا و مستحق مال موقوف است
 مبتدا و مستحق مال موقوف است
 مبتدا و مستحق مال موقوف است
 مبتدا و مستحق مال موقوف است

این است که با هم نصیب کند چو در
سلفان غالی بوزن اوست از مو

بسم الله الرحمن الرحيم

بهترین کلام حمد ملک العلام است خوشترین جمل نعت ^{تائید} الایمان علیه و

آلوه و صحابه و ائمه ^{تائید} و سلف و سلام اما بعد مخفی سباده که بنده عاصی التمسک

نعمت من الله الهادی الی شرف فیض آبادی برای افادت مبتدیان سطرهای چند

و تحقیق جمله و کلام از کتب معتبره مثل رضی و مهمل و شرح صمدیه الدین فی

و غیره جمع نمودم و حمده المرام فی تحقیق ایجاب و الکلام نام نهادم و امیدوارم

ناظران انصاف آنکه اگر خطای بنیند با صلاحش کوشند و اگر غرضی باشد

بذیل عفو پوشند و انجو من الله تعالی ان یوفقنی لادته و فی التوفیق

و بیکه از مقامه التحقيق بدان آسعد فی و آسعدک الله تعالی

فی الدارین که لفظ موضوع با جز و او بر جز معنی دلالت می کند نیز اول امر که

گویند و ثانی را مفرد و آن بر چهار گونه است یکی آنکه لفظ جز ندارد و چون هر

استفهام دوم جز دارد و آن جز دلالت دارد و اصلا چون زید سووم جزو

وال دارد لیکن بر جز و معنی مقصود دلالت ندارد چون عبد الله و تابط اشرا

و صفات علیت چهارم جز دلالت بر معنی مقصود داشته باشد لیکن دلالت

حضرت
 صاحب دین و دل از یک طرف خطبه
 کا پیش کرد شور و غول کا
 سوز دانی غمناک اندک
 درین صیحت یکو حکایت
 کرد و شد دست بر کمال
 شش غیبت زبیا که
 در یک نفس ایو و قاک
 بفریاد بود تا دم خست
 در کار دل و خور و خست
 معشوقان است و شانه
 درین غایت از یک است
 سوزای حب و شام و شوق
 لشکر بایرام شد
 این

و اختیار کرده است و البویجان قسم سوم جمله که مفعول برقع شود محل او
نصبست بشرطیکه نائب از فاعل نباشد و جمله در صورت مفعول برقع شود اول
جمله محکی بقول بود مثل قَالَ اِنَّ عِبْدَ اللّٰهِ و دوم مفعول ثانی باب علت و
خبر کان و مفعول ثالث باب علت برقع شود سوم جمله که عامل و معلق و برقع
شود و گاهی جمله که مفعول برقع میشود نائب از فاعل می باشد پس محل او برقع
بود و این باب قول چیست قسم چهارم جمله که مضاف الیه واقع شود فعلیه باشد
خواه همیشه محل او جرست و مضاف اکثر ظرف زمان باشد مثل وَاذْكُرْ اِذَا اَنْتُمْ
قَائِلٌ و زوجه و او اشل از چون اِذَا لَجَاءَ لِنَصْرِ اللّٰهِ و الفتح و لما نيز و کسکه
باجیت او فاست مضاف بود مثل لَمَّا جَاءَ زَيْدٌ جَاءَ عَمْرٌ و اظرف و مکا
سوا حیث بجانب جمله مضاف نمیشود و در تمام اکثر اضافت حیث بجانب
جمله فعلیه بود قسم پنجم جمله واقعه در جواب شرط جازم یعنی اِنْ و اخواتش محلس
جرم است نحو وَمَنْ يُضِلِلِ اللّٰهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ و اگر برین جمله جوابیه و فجایه
و آید و حیث و اسمیت آن و وجود آن جازم است نحو اِنْ تُضِلُّهُمْ سَبِّحْهُمَا
قَدْ مَتَّ اَيْدِيَهُمْ اِذَا هُمْ يَقْطُطُوْنَ و اگر این جمله مصدر مضارع بود

[illegible]

این جمله در جملات دیگر آمده است و در بعضی نسخ در جملات دیگر آمده است و در بعضی نسخ در جملات دیگر آمده است

مجزوم باشد لفظاً و محلاً هر دو نحو آن تخریب آخرب قسم ششم است
 که تابع مفرد بود محل او در رفع و نصب جر مرفوع متبوع خواهد بود و این جمله نزد
 جمهور بر مرفوع است اول جمله مرفوع به آنکه لغتاً مرفوع واقع شود آن
 در محل رفع و نصب جر باشد دوم جمله معطوف بحرف مثل او که بیرون از جمله است
 فو قه م صافات و یقیض و زمری و ابن جنی و ابن مالک ابن هشام
 جمله مبدا را زیاده نموده مثل و اسر و التجوی الذین ظلموا قسم هفتم جمله
 که تابع جمله واقع شود محل او در رفع و نصب جر حسب متبوع باشد و آن یا
 معطوف باشد مثل زکیاً قام و قعداً یوم و یا بدل بشرطیکه از جمله متبوع در
 ادای مراد او باشد مثل قول شاعر شعر اقول له انجل لا یقیم عندنا
 و الا فکن فی السیر و الجهر مسلماً تمام شد محل هفتم گانه بطریق سیم
 شیخ بهار الدین علی امام و دیگر گفت علی صد الدین المدنی شارح صمدیه که
 ابن هشام در مخفی گفته از اجل که برای شان محلی از اعرب است یکی جمله متشکله
 که محل او نصب است مثل لست علیهم بصیطیر الامن توئی و کندر
 فیعد به الله العذاب الا کبر و دمیانی گفته که کسی پیش ازین محرو

این جمله در جملات دیگر آمده است و در بعضی نسخ در جملات دیگر آمده است و در بعضی نسخ در جملات دیگر آمده است
 این جمله در جملات دیگر آمده است و در بعضی نسخ در جملات دیگر آمده است و در بعضی نسخ در جملات دیگر آمده است
 این جمله در جملات دیگر آمده است و در بعضی نسخ در جملات دیگر آمده است و در بعضی نسخ در جملات دیگر آمده است
 این جمله در جملات دیگر آمده است و در بعضی نسخ در جملات دیگر آمده است و در بعضی نسخ در جملات دیگر آمده است
 این جمله در جملات دیگر آمده است و در بعضی نسخ در جملات دیگر آمده است و در بعضی نسخ در جملات دیگر آمده است
 این جمله در جملات دیگر آمده است و در بعضی نسخ در جملات دیگر آمده است و در بعضی نسخ در جملات دیگر آمده است
 این جمله در جملات دیگر آمده است و در بعضی نسخ در جملات دیگر آمده است و در بعضی نسخ در جملات دیگر آمده است
 این جمله در جملات دیگر آمده است و در بعضی نسخ در جملات دیگر آمده است و در بعضی نسخ در جملات دیگر آمده است
 این جمله در جملات دیگر آمده است و در بعضی نسخ در جملات دیگر آمده است و در بعضی نسخ در جملات دیگر آمده است
 این جمله در جملات دیگر آمده است و در بعضی نسخ در جملات دیگر آمده است و در بعضی نسخ در جملات دیگر آمده است

این جمله در جملات دیگر آمده است و در بعضی نسخ در جملات دیگر آمده است و در بعضی نسخ در جملات دیگر آمده است

[illegible]

[illegible][illegible][illegible]

در بیان این که هر کس در این کتاب را بخواند و بفهمد و عمل کند...

کریه شیل حفظ مبتدئ در مخرج
 ان نگیری خفزه گریانی در دهان مستقیم
 کله لفظ مفرد و موصوع باشد پس با
 پس مرکب از دو کله گاه می باشد مفید
 است نام آن کلام و جمله هم در حرف نحو
 جز و اول اسم گرا باشد بدان سیم است
 جمله فعلیه ترکیبش از فعل و فاعل است
 اسم را باشد علامت اسم و نویین حرف
 اسم تقسیم شود ظاهر است و مضمون است
 قال قاله شغوی ما قلت قلنا همچنین
 همچنین ایاه تا ایای ایا نا شها
 مکره است و معرفه که مکره را هم اسم جنس
 مضمرات اعلام موصولات است عنی الذی
 جارم اسما را اشاره ذواتا پیشتر آوا
 منصرف متصل و چهارده منصوب

در بیان این که هر کس در این کتاب را بخواند و بفهمد و عمل کند...

بمچو اندک مایه خود نظم چندان مبتدا
 نیست آسان نظم کردن ساله تعریض را
 هم اسم فعل و حرف اقسام ثلاثه مرورا
 که خبر و با طلب مفهوم می گردد ترا
 پس و قسم جمله دان همیشه مفید را
 جز و اول مبتدائی خبری شد فاعلا
 جز و اول فعل فاعل جز و ثانی شد و را
 فعل ثانی و مضارع امر باشد و اما
 پس ضمائر جمله مبتدای دست نظام هر اسوا
 هوها اما نحن بضم فاکه قد قالنا
 پس له را بر شماری همچنین لی لنا
 گوئی و محصور دانی معرفه این ستم
 اَلْقَالَیَ الَّذِیْ اَلَا الَّذِیْ وَ مَن آخِی و
 همچنین و الا لام سادس ان مضارع
 در بیان این که هر کس در این کتاب را بخواند و بفهمد و عمل کند...

در بیان این که هر کس در این کتاب را بخواند و بفهمد و عمل کند...

در بیان این که هر کس در این کتاب را بخواند و بفهمد و عمل کند...

[illegible]

مثل جاشا الله يا حاشا لك ودر مثال
كعاد الله

اكثر استعمال فعليت بود در تبيين
هون براي ابتدا اليكن كنه اندر مكان
نيز از بهر بيان كوست با مجرور عوئش
وضع موصول مستايش از علامت پيا

بهر تبصير و ضم بديست بدل
بهر ظرفيت يكاني يارماني هست في
بهر تعييل و تصاحب هم بود بهر قيس
بهر تعييل و بدل شدن در معني في

كه شود حذف عن پس بعد مجرور و در
نيز اسم آمد بمعني بعد يا جانب اگر
بهر تعييل و بدل شدن در معني في

زاده از هم تبصير و تبصير و تبصير

بهمين تقدير لازم گشت انبست و را

پس بمفعوليت آمد نصب بعد اين و را
در زمان هم گاه گاهي مثل سرت هفت
واقع اندر موقع حال كن نصب قضا
در مقابل گرگي آري بدانست ابتدا

نيز مجرديست و زائد هم بايد طلعت
نيز ظرفيت مجازي هم بمعني على
گويان فاضل و مفضل سابق يافت
خواه زائل شدن ز ثاني يا نكود و ز وجد

بگاه در معني من گاهي بمعني على
عن شود اندك تا اين خود محض باشد
ميشود و اهل بر و من يا شود و اهل على

بهر تعييل و تبصير و تبصير و تبصير

بهر تبصير و ضم بديست بدل
بهر ظرفيت يكاني يارماني هست في
بهر تعييل و تصاحب هم بود بهر قيس
بهر تعييل و بدل شدن در معني في
كه شود حذف عن پس بعد مجرور و در
نيز اسم آمد بمعني بعد يا جانب اگر
بهر تعييل و بدل شدن در معني في
زاده از هم تبصير و تبصير و تبصير
بهمين تقدير لازم گشت انبست و را
پس بمفعوليت آمد نصب بعد اين و را
در زمان هم گاه گاهي مثل سرت هفت
واقع اندر موقع حال كن نصب قضا
در مقابل گرگي آري بدانست ابتدا
نيز مجرديست و زائد هم بايد طلعت
نيز ظرفيت مجازي هم بمعني على
گويان فاضل و مفضل سابق يافت
خواه زائل شدن ز ثاني يا نكود و ز وجد
بگاه در معني من گاهي بمعني على
عن شود اندك تا اين خود محض باشد
ميشود و اهل بر و من يا شود و اهل على
بهر تعييل و تبصير و تبصير و تبصير
بهر تبصير و ضم بديست بدل
بهر ظرفيت يكاني يارماني هست في
بهر تعييل و تصاحب هم بود بهر قيس
بهر تعييل و بدل شدن در معني في
كه شود حذف عن پس بعد مجرور و در
نيز اسم آمد بمعني بعد يا جانب اگر
بهر تعييل و بدل شدن در معني في
زاده از هم تبصير و تبصير و تبصير

من و نكود و ز وجد

بهر تبصير و ضم بديست بدل

منزل اول و منقول از حضرت امام غفر له
منزل دوم و منقول از حضرت امام غفر له
منزل سوم و منقول از حضرت امام غفر له
منزل چهارم و منقول از حضرت امام غفر له
منزل پنجم و منقول از حضرت امام غفر له
منزل ششم و منقول از حضرت امام غفر له
منزل هفتم و منقول از حضرت امام غفر له
منزل هشتم و منقول از حضرت امام غفر له

وین نهنگام به پیش از احوال
وین نهنگام به پیش از احوال

گه شود منصوب تقدیرش بدست او دنیا
 لیک گاه از گن آن خدش قیاس شده و
 مضمر آید بعد او و بعد بل هم بعد
 نیندر الله با جبر آمده اخبار
 هم ازین خاند حاصه تجر آجیل شد و
 اندرین جبر احوار را وری سمع رضا
 متمنع در عطف جای لب مقصد
 ناصب اسمند رافع در خد صد اول
 می کند مشق و در تاویل مشق جمله را
 در صله هم بعد او و حال هم لب از نذر
 بعد حتی در جوابات قسم در ابتدا
 نیز جای که شود واقع خبر از مبتدا
 گاه گاهی رفع هر دو نیز در وی شد و
 در مقام فاعل و مفعول هم در مبتدا

گاه حرف جر شود محذوف پس مجرور او
 شاه رخانی بخوان و اختار موسی قضا
 ای مقومه
 که بحر خویش باقی هست همچون دُبت کو
 زانکه هر مدخل او قبلیت بر جایش هنوز
 گاه است کسی شود مجرور از بهر جوار
 لیکه می گویم تو تحقیق از قول نجات
 کو قلیل اند صفات و تا یک آمده
 زان پات کات لیت لکن لعل
 این آت از بهر تحقیقند فرست این قدر
 پس خوانی ات را کوه اندر ده خام
 بعد عرف فقیح و سید تصدیق نیز
 بعد قولی گوشه دطن و کلمه عیش
 گاه در کسوره نصب و در جزم مثل است
 در وایش فتح خوانی یک ان بعد مصدا

لسا حیاتی پر استند میراں ۱۱ علی محمد مجیبی استنباط یافت قاضی ۱۲

[illegible]

وَقَدْ كَرِهَ اللَّهُ الْمُشْرِكِينَ ۚ

منه انما هو الفريضة
كل من ادخل
منه انما هو الفريضة
كل من ادخل
منه انما هو الفريضة
كل من ادخل

عبدالغفور صاحب
مفتی محمد رفیع صاحب
شیخ الحداد صاحب
شیخ المصطفیٰ صاحب
شیخ الفاضل صاحب
شیخ العبدی صاحب
شیخ العزیز صاحب
شیخ العابدی صاحب
شیخ العابدی صاحب
شیخ العابدی صاحب

۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

<p>آن عشر تاج تعین هست از هر عدد نوع نارس را بیان واضح و شافی و خوش</p>	<p>ماورای آن کنایه از عدد است و خطا هست صدر هر علیل طالب و دانشمند</p>
<p>النوع التام</p>	
<p>ند بود اسمای افعالی که انشراح پیدا پیش روید و باز رافع اسم را همایان دو وقت ها اسم خدا شد بکشد در چهار و آن اسم است اسم الزمان علیک بعد از آن کشتان شد اسم منی افتد</p>	<p>دو وقت و بیک علیک و چهل و یک باز نشان است سران یا دیگر این است چون روید آن اسم محمل است از شد بعد را با سرعت همایان سران همایان می کند لیکن و شی یا بیشتر اقصا</p>
<p>النوع العاشر</p>	
<p>نوع عاشق سینه و فعلند کائنات مقصد مان صار اصبع امسی واضحی ظلمات بایح ما زال و افعالی که نه ما مشتقند کائنات باشد بهر اثبات خبر از هر نرا باشد نام در معنی ثبت چون نام</p>	<p>رافع اسمند و ناصب و خبر چون مالا ما فتی ما دما انفاک لبی باشد از قضا هکجا بینی همین که هست در جمله و در زمان ماضی اما منقطع یا در هم بعضی صادر مستعمل شود ای با نوا</p>

[illegible]

[illegible]

وگذاشتند و اگر کند محروم نم
 این که خاص است هر اقلی نمی
 خاص که شود و اقلی او را شرط
 جهت لازم امر که بود و در حقش
 غیر امر حاضر معروف باشد ولی
 که میان فعل و زای نمی مفوض
 و او را و همزه و الی ای و آئی هیا
 و او در معنی مع نصب و بر قول
 بهتر است که الی که شرط نصب است
 است تنها از موجب فعلی و اگر عکس
 پنج باقی ابدان حرف ندایس نصبیان
 که بود یا خود مضاف یا مشاء یا نصب
 پس برای جمله متصل از هر دو
 آئی برای دو را نزدیک یا متوسل

می کند در معنی زای نمی سبب
 می کند غالب سبب فعل منفی را را جا
 اگر ساز و جزم چون محمول می باشد
 ساکن یا بعد از بعد و او بعد فاعل
 که مقدر باشد و محروم ساز فعل
 نمی شکم اقل از امر شده فالوا گذا
 تا سبب پس این هفت جمله
 نام منصوبش و مفعول معه و اما
 ذکر آئی کردی استثنای منصوب
 شد علی عتسده الا تو الی چنان
 مرئادی ابو و شرط با شرط ای فاعل
 یا بود که چه بود بعد از بقول می نمی
 از برای و در یا چون یا دیگر هیا
 نیز در وی گاه گاه به مضاف و احوال

این که در معنی زای نمی سبب
 این که خاص است هر اقلی نمی
 خاص که شود و اقلی او را شرط
 جهت لازم امر که بود و در حقش
 غیر امر حاضر معروف باشد ولی
 که میان فعل و زای نمی مفوض
 و او را و همزه و الی ای و آئی هیا
 و او در معنی مع نصب و بر قول
 بهتر است که الی که شرط نصب است
 است تنها از موجب فعلی و اگر عکس
 پنج باقی ابدان حرف ندایس نصبیان
 که بود یا خود مضاف یا مشاء یا نصب
 پس برای جمله متصل از هر دو
 آئی برای دو را نزدیک یا متوسل
 نام منصوبش و مفعول معه و اما
 ذکر آئی کردی استثنای منصوب
 شد علی عتسده الا تو الی چنان
 مرئادی ابو و شرط با شرط ای فاعل
 یا بود که چه بود بعد از بقول می نمی
 از برای و در یا چون یا دیگر هیا
 نیز در وی گاه گاه به مضاف و احوال
 این که در معنی زای نمی سبب
 این که خاص است هر اقلی نمی
 خاص که شود و اقلی او را شرط
 جهت لازم امر که بود و در حقش
 غیر امر حاضر معروف باشد ولی
 که میان فعل و زای نمی مفوض
 و او را و همزه و الی ای و آئی هیا
 و او در معنی مع نصب و بر قول
 بهتر است که الی که شرط نصب است
 است تنها از موجب فعلی و اگر عکس
 پنج باقی ابدان حرف ندایس نصبیان
 که بود یا خود مضاف یا مشاء یا نصب
 پس برای جمله متصل از هر دو
 آئی برای دو را نزدیک یا متوسل
 نام منصوبش و مفعول معه و اما
 ذکر آئی کردی استثنای منصوب
 شد علی عتسده الا تو الی چنان
 مرئادی ابو و شرط با شرط ای فاعل
 یا بود که چه بود بعد از بقول می نمی
 از برای و در یا چون یا دیگر هیا
 نیز در وی گاه گاه به مضاف و احوال

[illegible]

و این بیخود و حقیقت تصرف است و لغت صرف

تعالیٰ محمد ازینجا بسته که این عضو بلزوش فاکل شده ۱۲۰

11

11

مجلس

10

پن

10

پیش رو

—

تاریخ

مجلس

6-5

کَانَ کُوشِدَ نَاقِصَهُ الْبَيْتُ مِی خَواهدِ خَبر
 اَهم در یَصفِ صَادَ آردِی بَرای تَصال
 صَادَ بَر تَصالِ هِستِ اَحقِیقَتِ مَایِ کَانَ
 أَصْبَحَ أَصْبَحَ أَصْبَحَ أَصْبَحَ أَصْبَحَ أَصْبَحَ
 اَهم در یَصفِ صَادَ گَایِ تَأمِ مِی آیدِ مِی
 آیدِ بِنِگَایِ نِصْفِ اَوَاقِتِ مِی رُشودِ نِ
 از بَر لَی اِیَنکِ تَابِتِ شَدِ خَبرِ دَاعِمِ بَهم
 پِس مِ اِیَن صَادَ اَهم بَاشَدِ رَپِی رَقیبِ شِ
 پِس مِ وِلازِمِ کِه بَاشَدِ قِبلِ اَیَبتِ کَلامِ
 بَاقَریَه از بَر لَی عَیسی صَادَ آردِ مِی

می کند ثابت مضیق منقطع مادیها
تأمله تفسیری و جود برادر هم که در
یا شخصی از وصف ظاهر است این بخفا
از برای اقربان جمله باوقاهاست
لیک دانی ظل آفات تأمل آمدن دارد
هر کی از صابح مالک انك ما
تا زمانی کس خیر ثابت بود در هم را
ای که خبرش برین غیر محض عجب
از برای نفسی حالی لیس آمد انا
مثل ولین کماله پس مخف گشت یا

الحاق

محققان صادر باشند و رجوع استعلا
میشود ملحق ناقص شد و در معنی صادر
دیگر افعال مقدار و عمل هر ناقصند
گاد آید یعنی که خبرش عن قریب

نیز آرتند فتوحاً یاد گیر این جمله را
 آض و عاد و راح جاء هم قدامه سر عدا
 هشت چنان در کرب او شک دیگر گیسو
 می شود حاصل یوفیق خبرم قابل اسم
 بجز غافل ۱۱

[illegible][illegible]

علم این صفت
 نمی باشد از این جهت
 لغت بی شمع و شمع
 لازم برای صفت این
 را باشد از این جهت
 تفصیل این صفت
 برای صفت این

هر چهار اینک بیک قول داروا کفا هستانها نعم پیش ساء انکه جبد کسین فعل ماضی و آمده با فتح فا که بک فاسکون عین کسر شش هم عین کسوت یکی از صرف خلق این چار با مضاف می و واللام است فاعل این نزد اکثر نگه منصرفه مفعول مطلقا فعل با فاعل خبر مخصوص باشد مفعول گاه بر فعل آمده تقدیم مخصوص ساء مثل پیش مثل نعم باشد جبد جز تقدیم آنچه در مخصوص گفته شد روا اسم مفعول مضاف و فعل باشد مطلقا هفتیم اسم تلم باشد ناصب تمیز را یا بود معروف یا مجهول باشد و فا	مثل البصر انکرت چون اصبت آمد و جبد و افع اسمای حسن افعال مدح و مذم بنعم بهر ج پیش این هم پس اصل شان که بفتح فاسکون عین کسر هم جز بود شد و او مثل شان اسی انکه او با فتح هات فاعل این هم و باشد یا که ذواللام هم یا ضمیر هم مفعول که تمیز پیش بود بعد فاعل نام او مخصوص بالبحر است و هم یا خبر کن مبتدا محذوف باشد پس ان با قرینه حذف و هم است با گاه گاه فاعل اندر جئت است در مخصوص بعد از این هفتی اسمی اسم فاعل مضاف پس صفت باشد که او مانند اسم فاعل فعل مطلق خواه لازم یا بود یا تعین
--	--

علم این صفت
 نمی باشد از این جهت
 لغت بی شمع و شمع
 لازم برای صفت این
 را باشد از این جهت
 تفصیل این صفت
 برای صفت این

م و ان مثل نعم الرحمان الزید ان گفته شود
 علم این صفت
 نمی باشد از این جهت
 لغت بی شمع و شمع
 لازم برای صفت این
 را باشد از این جهت
 تفصیل این صفت
 برای صفت این

Handwritten marginal notes at the top of the page, including the phrase "فعل مضارع" (Present Verb).

رفع فاعل کرد پس مجهول نه باشد جدا
فاعل مخدوف و ارایت حکم و نام و جا
بعلا از مفعول مفعول فيه و حال را
ایزنی مفعول مفعول تشارت ساقیا
گشت تشرین افعال سابق فعل متعدی
گشت تاخر از مجهول خود ای متعدي
هم نباشد بی تفاعل یا دیگر این جمله را
سوی فاعل مفعولش اضافت شد و هم
گرچه تشرین یا مفعول یافته جدا
نیز شرطش اعتناء و آمدن تشرین
حرف سه هم تمام دفعی را تشرین
اقرار آن حال استقبال باشد و اما
هست تا پیش تکلف هم کن این نکته را
جبر مفعول اضافت بی متعدی و

یا بود و نهی و یا باشد ضایع یا که امر
اندرین معنی که مفعولست مفعولش و اصل
پس این مفعول مطلق را گفتند این جمله
پس تشرینی که نسبت می کند یا به امر
یک مفعول می گویند و یک مفعول
بر خلاف فعل جاز حذف فاعل شد و هم
هم فاعل هم کند یا باشد فعل و هم
یک چون مصدر بگویدش شرط لازم
یک از آن موصوفه یا تشرین را
نیز شرطش در عمل بر قول جبر و نجات
یک در معنی یعنی هم کند گاهی فعل
هم فاعل کوست لازم که سوی فاعل مفعول

Handwritten marginal notes on the right side of the page, including the phrase "فعل ماضی" (Past Verb).

Handwritten marginal notes at the bottom of the page, including the phrase "فعل مضارع" (Present Verb).

[illegible]

لَقَدْ كُنَّا مِنْ فِيقِكُمْ
وَكُنَّا بِأَقْبَابِكُمْ فَانقُلُوا
الرَّايَةَ وَآيَاتُ الْكَذِبِ
بِأَيِّ حِجَابٍ مُنْتَقِلٍ
يَا كَرِيمٌ
فَإِذَا كُنَّا لِلْجَنَّةِ
قَائِلِينَ
وَلَمْ يَكُنْ لَكُمْ
فِيهَا حِجَابٌ

ده صر و عطف شهوند یعنی و گویا
نزد سکا کی بانی آبی بود از خر و عطف
همزه و هل حرف استفهام آن از بهر
پس بهان هلا در آلا و لولا بعد از
در مضارع بهر تخصیضند چون هلا بقول
پر نعم دیگر اجل جبران می گوی
حرف استقبال سین و سولا باشد نشین
قد جد و راضی است شاید بهر تفریش بحال
عوقفاً ازید ۱۱

[illegible]

دشت استمطان و تعلیل که از شش می شوند و از یک
 یک شش می شوند و از یک شش می شوند و از یک شش می شوند

نیز چون افع شود مفعول فاعل مبتدا
 لغو گردد و حمل چون اجزاء و اقبا
 که روی معنی است کیف اختلاف پیشوا
 می کند لافنی استقبال یعنی حال صا

زان کی نیست گاه افع شود زیر صا	نیز چون افع شود مفعول فاعل مبتدا
پس حج می کاف و زایشان شود لاحق یقین	لغو گردد و حمل چون اجزاء و اقبا
بهر است در آن لکن بهم بود در دو کلام	که روی معنی است کیف اختلاف پیشوا
پس نمی را بود کیت تری را لعل	می کند لافنی استقبال یعنی حال صا

النوع الرابع

نوع و اربع هجرت ناصب ضدین	واو یا و همزه و الا یا و ای هیا
بهر شناسه الجمع بر معنی و او	یا و همزه چون یا و ای هیا بهر
بهر اربع آبی و همزه بهر اوسط است یا	بعد از آن از بهر بعد آن هیا را یا آیا
نوع را بهر چون شنیدی با تفصیل او	نوع خاص بشود اکنون نیز گرداری بود

النوع الخامس

آن و کین پس کی آذن این پیچوف	نصب قبل کنند این جمله دا افع
آن با استقبال باغی هر دو داخل می شود	نیک استقبال شود و مفهوم وی از بهر دو جا
بعد از او فاوتی لام تحریر و لام که	بعد از هم آن مقدر آید لے ال خا
پس این را این را	پس لازم از بهر جوابش و او را

نیز چون افع شود مفعول فاعل مبتدا
 لغو گردد و حمل چون اجزاء و اقبا
 که روی معنی است کیف اختلاف پیشوا
 می کند لافنی استقبال یعنی حال صا
 نوع و اربع هجرت ناصب ضدین
 بهر شناسه الجمع بر معنی و او
 بهر اربع آبی و همزه بهر اوسط است یا
 نوع را بهر چون شنیدی با تفصیل او
 نصب قبل کنند این جمله دا افع
 نیک استقبال شود و مفهوم وی از بهر دو جا
 بعد از هم آن مقدر آید لے ال خا
 پس لازم از بهر جوابش و او را

نیز چون افع شود مفعول فاعل مبتدا
 لغو گردد و حمل چون اجزاء و اقبا
 که روی معنی است کیف اختلاف پیشوا
 می کند لافنی استقبال یعنی حال صا

